

تأملاتی چند در کتاب انوار الحقیقة و اسرار الشریعة

قاسم جوادی*

سیدحیدر آملی طبرانی (۷۲۰-۷۸۴ق) *انوار الحقیقة واطوار الطریقة و اسرار الشریعة*، مقدمه، تحقیق و تصحیح: سید محسن موسوی تبریزی، قم: انتشارات الممهّد الثقافی نور علی نور، چاپ اول ۱۳۸۳، ۸۷۲+۱۴۴ص، وزیری (گالینگور)

ما معمولاً دربارهٔ متفکران خود کمتر به نقد و بررسی می‌پردازیم و حتی در بزرگداشت‌هایی که برگزار می‌شود، زبان تعریف و تمجید، بر نقدها غالب است. در صورتی که جامعهٔ اسلامی و انسانی هرگز از ناحیهٔ نقاط قوت صدمه نمی‌بیند؛ اگر مشکلی به وجود می‌آید از ناحیهٔ ضعفهاست. البته، در جامعهٔ ما اگر نقدی هم صورت می‌پذیرد شاید برای برطرف کردن ضعفها نباشد، بلکه نوعی برخورد منفی با فرد و احیاناً گروهی است که فرد به آن وابسته است. بنابراین، در این مقال به دور از نکات یاد شده به بیان قوت و ضعف پرداخته می‌شود تا به گونه‌ای مناسب منظور از نقد، تبیین شود تا بدین وسیله بالندگی اندیشه‌ها به جریان افتد. به همین منظور نخست ذکر نکاتی چند بایسته است.

۱. نخست اینکه، جریان عرفان و تصوف در جامعهٔ ما با دو برخورد افراطی و تفریطی رو به روست که منظور ما در اینجا بیشتر متوجه ناقدان عرفان و تصوف است. یکی از اشکالات ناقدان، این است که کمتر سراغ همه نوشته‌ها و یا همهٔ فرقه‌ها می‌روند؛ به عنوان مثال، فراوان نسبت به صوفیان گفته می‌شود که آنان پایبند شریعت نیستند. اینجانب تا به حال نوشته‌های فراوانی که از این طایفه دیده‌ام که همواره در آن نوشته‌ها بر شریعت و پیروی از قرآن و سنت رسول اکرم تأکید شده است، در حالی که اگر بناست عرفان و تصوف مورد قضاوت عادلانه و خدایسندانه قرار گیرد، باید همهٔ ادوار

*. عضو هیأت علمی مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

تاریخی آن همراه با همه اندیشمندان و فرقه‌ها مورد بررسی قرار گیرد و کاملاً روشن شود که، کدام یک از کارها و اندیشه‌ها و باورها با میزان وحی و شریعت، پذیرفتنی و کدام یک، نقد کردنی است. در این زمینه باید هم نکات مثبت و هم نکات منفی بیان شود. بسیاری از صوفیان در گسترش اسلام و یا حرکتهای اجتماعی نقشی مؤثر داشته‌اند و بسیاری نیز، در سده‌های اخیر در مقابله با استعمارگران کوششهای گسترده‌ای به انجام رسانده‌اند.

شهید مطهری در نقل نظریه‌ها درباره عرفان می‌نویسد: «نظریه گروه بی‌طرفها؛ عرفا مانند سایر طبقات فرهنگی اسلامی، مانند غالب فرق اسلامی نسبت به اسلام، نهایت خلوص را داشته‌اند، و هرگز نخواستند بر ضد اسلام مطلبی گفته و یا آورده باشند...؛ به اعتقاد ما عرفا سوهنیت نداشته‌اند، ولی در عین حال لازم است افراد متخصص و وارد در عرفان، درباره مسائل عرفانی و معارف اسلامی و انطباق آن با اسلام بحث و تحقیق نمایند، و بی‌طرفانه داوری کنند.»^۱

۲. سید حیدر آملی از جمله کسانی است که به یک بُعد قرآن و حدیث که کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد، پرداخته است. در مجموعه مباحث موجود، هر گروهی به بخشی پرداخته‌اند. بخشی را متکلمان و فیلسوفان و بخشی را فقیهان مورد تحقیق قرار دادند، از طرفی دیگر، مفسران به قرآن و اهل حدیث به حدیث پرداختند و بخشی از آیات و روایات که جنبه ملکوتی آن غالب بر جنبه مملکی است، یا اساساً مربوط به ملکوت می‌شده، کمتر مورد توجه اندیشمندان قرار گرفته است مگر، مفسرانی که در عرفان کار کرده بودند، به این‌گونه مباحث پرداختند. بنابراین، آیتی نظیر «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۲ «أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۳ «كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۴ در فقه، کلام فلسفه و حدیث، مورد بحث قرار نمی‌گیرد. سید حیدر تنها عارف اصطلاحی شیعه است که به این مباحث پرداخته، و این همان سیری است که می‌تواند انسان را از حسیض خاک تا اوج افلاک راهبری کند.

اگر نقدها با توجه به نکات مثبت و منصفانه باشد و نکات منفی نیز، به گونه‌ای هوشمندانه و منصفانه بیان شود، سبب کمال جامعه مسلمانان و شیعه خواهد شد؛ چرا که مؤمنان آینه یکدیگرند و باید در رفع ایرادها و مشکلات همدیگر بکوشند.

۳. محقق توانمند این اثر با استخراج منابع، تمام مطالب سید حیدر را مستندسازی و با مقدمه مفصل و توضیحات سودمند خود، کاری بس ستودنی کرده است که در بخش پایانی مقاله به آن پرداخته خواهد شد.

اثر حاضر، به بیان وجوه سه‌گانه شریعت، طریقت و حقیقت، و انطباق آن با اصول اعتقادی (توحید، عدل نبوت، امامت، معاد) و فروع دین پرداخته است. نویسندگان با استناد به منابع عرفانی و

غیرعرفانی پرشماری و با نگاه یک عالم شیعی، متن قابل قبولی را که بیانگر وجوه سه‌گانه در مباحث اصول و فروع دین است پدید آورده است.

سید از جمله عارفان شیعی مذهب است تا واپسین روزهای سی سالگی در زادگاه خود امل طبرستان بزیست، با وجود داشتن سمت وزارت به یک بار شور و عشقی در او به وجود می‌آید که از همه چیز دست می‌شوید. نخست به اصفهان، سپس به مکه مکرمه و سرانجام به عراق سفر می‌کند و در کنار قبر مولای متقیان (ع) رحل اقامت می‌افکند و از فتوحات غیبیه آن امام همام بهره می‌گیرد و کتابهای فراوانی به زبانهای عربی می‌نویسد. حدود سی کتاب به او نسبت داده شده که از بین آنها، کتابهای: جامع الأسرار، رساله نقد النقود، نص النصوص، انوار الحقیقه و چند جلد از تفسیر محیط اعظم به چاپ رسیده‌اند. آنچه مسلم است، سید تا سال ۷۸۷ قمری که رساله العلوم الإلهیه را نوشته، در قید حیات بوده است. کامل مصطفی شیعی، اظهار می‌دارد که او متوفای پس از سال ۷۹۴ است.^۵ به هر حال تاریخ وفات او مشخص نیست.

کتاب با سازه‌های از تعریف شریعت، طریقت و حقیقت آغاز می‌شود، و نویسنده اهل حقیقت را، بالاتر از اهل طریقت و اهل طریقت را بالاتر از اهل شریعت قلمداد کرده و سپس ملازمه بین عقل و شرع را بیان می‌دارد و با ذکر دو اصل کلی ارشاد مردم از سوی پیامبران، و بیان کمال موجودات به شرح دو قاعده اصول و فروع پرداخته است و این مسائل را با نگاه شریعت، طریقت و حقیقت مورد بررسی قرار داده و در پی این مباحث به شرح و تفصیل معراج صوری و معنوی پیامبر می‌پردازد و زان پس، دفتر اوراق خود را به پایان می‌برد.

سید و تأویل آیات

شایسته و بایسته است که تأویلات باید حساب شده و دارای معیار باشد. به تعبیر حضرت علامه طباطبایی، مفسران باید از تأویلات بی‌ملاک خودداری کنند، اگر چنین نشود، مردم در استدلالهای خود دچار انحراف فکری می‌شوند. (نقل به معنا) آملی در انوار الحقیقه، مباحثی را درباره تأویل بیان کرده است. از جمله:

در صفحه ۷۰ هنگامی که حضرت ابراهیم (ع) که ستارگان و ماه و خورشید را مشاهده کردند، سید می‌نویسد: «اولی برای ارشاد عوام است؛ دومی برای خواص؛ سومی برای خاص الخاص».^۶ بر حسب ترتیبی که از شریعت، طریقت و حقیقت گرفته شده است. او در ادامه آورده است: اولی (ستارگان) اشاره به نور حسی و دومی (ماه) اشاره به نور عقل، و سومی (خورشید) اشاره به نور قدسی دارد که نور حق نامیده می‌شود و در ادامه می‌نویسد: نور خورشید در عالم، به منزله نور قدسی در انسان است. سپس آیه شریفه: ﴿أَمَّنْ شَرِيفُهُ﴾ (آمن صدره الاسلام فهو علی نور من ربه)^۷ به عنوان شاهد مطلب آورده است. در حالی که حضرت ابراهیم (ع) هر سه را رد می‌کند و در نهایت می‌فرماید: ﴿بریء

مَّا تَشْرِكُونَ»^{۱۱} اگر تأویل آن چنانی سید درباره خورشید درست باشد، تفسیر «انی بریء مما تشرکون» چه خواهد شد.

در صفحه ۵۲۳ کتاب می نویسد: «انسان کامل قلب عالم است.» سپس با ذکر آیه «سبحان الذی اسرى بعبيده ليلاً من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى»^{۱۲} آن را شاهد بر ادعای خویش می گیرد و می نویسد: «سبحان الذی اسرى بعبيده الحقیقی الذی هو محمد(ص)» تا اینجا جایی برای اشکال نیست. در ادامه می نویسد: «لیلاً، ای فی لیلۃ الکثرة». پاسخ به این پرسش، برای نگارنده معلوم نیست که بر اساس کدام قاموسی «لیلاً» به معنای «لیله کثرت» آمده است! و یا بر اساس کدامین دلیل توجیه پذیر، می توان از وی قبول کرد که منظور از «مسجد الاقصى، یعنی حضرت روح و عالم مشاهده‌ای که هو اقصی نهایه مراتب المشاهدات» است.^{۱۳}

در صفحه ۵۷۵ درباره آیه پایانی سوره علق، «وأسجد وأقرب»^{۱۴} می نویسد: «اعنی تفتی ذاتک و وجودک فی ذات الحق و وجوده تبقی به ابدأ دائماً وهذا مقام أهل الحقیقه»؟!^{۱۵} آیا کسی جز سید حیدر و امثال او، از آیه چنین چیزی می فهمد؟ اگر بنا باشد هر کسی هر چه به نظرش رسید بنویسد آیا چیزی به نام قرآن که چنگ زدن به آن، هدایت بندگان خداست باقی خواهد ماند. به هر روی حفظ قرآن از همه چیز برای ما لازم تر است و باید با معیارهای قابل قبول به سراغ تأویل آیات رفت، وگرنه هر فرقه‌ای در جهان اسلام می تواند با تأویلات خود، گروه خویش را تأیید و خود را فرقه حقه قلمداد کند. همان گونه که خواجه با دست یازیدن به آیه «ان الحکم الا لله»^{۱۶} به چنین شیوه‌ای روی آوردند. این برخورد افراطی و بی ضابطه با تأویل آیات قرآن که گویا راه و رسمی همیشگی برای برخی از عارفان بوده مورد رد و انکار بزرگانی نظیر امام خمینی و علامه طباطبایی واقع شده است. این بزرگان نه تنها به این شیوه معترض هستند، بلکه نسبت به پیامد زیان بار آن نیز هشدار داده‌اند.^{۱۷} این شیوه از طرف سید نه تنها در کتاب اسرار الشیعه به چشم می خورد، بلکه وی در دیگر آثار خود نیز، زیاده رویهایی کرده که جای تأمل بسیار دارد. از جمله این گونه مطالب در کتاب جامع الاسرار وی نیز، به چشم می خورد. در این مقال، مجال ذکر سخنان درازدامن و ید طولانی وی در تعریف از خود و دیگران نیست و خوانندگان را به متن کتاب حواله می دهیم، اما از یادکرد این نکته نمی توان چشم پوشید که وی در آنجا مقام مقایسه برخی از بزرگان تصوف و عرفان را به پیامبر کشانده و مدعی می شود که آنها نه فقط از سلمان بالاترند، بلکه مشابهت با پیامبر دارند، و چنانچه مدعی است قرآن و فصوص نظیر ندارند و نوعشان منحصر در خودشان است، و کتاب شرح فصوص و تفسیر محیط اعظم، هم بی نظیر هستند.

قابل ملاحظه اینکه: اولاً، صرف قرار دادن فصوص الحکم، کنار قرآن و در مرحله دوم، قرار دادن شرح فصوص الحکم و محیط اعظم، در برابر آن، جای تأمل بسیار دارد. آیا واقعاً قرآن با محیط اعظم، قابل قیاس است؟!^{۱۵} اگر به این راحتی کتاب سید حیدر و محیی‌الدین در کنار قرآن قرار گیرد که باید صد رحمت بر تنوری بسط تجربه نبوی فرستاد!

و همچنین سید در بحث ختم ولایت و اینکه چه کسی خاتم ولایت است، ضمن اینکه محیی‌الدین را خاتم ولایت معرفی کرده و از طرفی امام مهدی (عج) را نیز دارای شأن ولایت دانسته است. از طرفی طبق بیان گذشته، سید حیدر آملی بالاتر از سلمان است و مشابهت صوری و معنوی با سلمان دارد و حتی اضافه بر آنچه سلمان دارد، او داراست! سید در جای دیگر، از خداوند وصول به مقام محیی‌الدین را طلب می‌کند و می‌نویسد: «علی الجملة يمكن ان الشيخ (الحاتمی) كان من المحبين، ويمكن انه كان من المحبوبين وعلی (کلا) التقديرين كان فی مقام عالی ومرتبة رفیعه كما شهد به بعض اقواله ويشهد به بعض افعاله. رزقنا الله الوصول الی مقامه ومرتبته.»^{۱۶}

بالاخره معلوم نیست سید بالاتر است یا شیخ؟ به نظر می‌رسد چندان سخنان بر اساس حساب و کتاب نباشد. قلم طغیان کرده و هر از گاهی نکاتی نوشته است. افزون بر آنچه ذکر شد، عبارات صفحات ۱۰۵، ۲۳۳، ۲۳۸، ۱۰۲ و ص ۱۲ همین کتاب قابل تأمل است.

سید حیدر و احادیث بدون سند

چه بسا در بین احادیث بی‌سند، حدیث واقعی وجود داشته باشد، و برخی نیز، به علت تواتر یا تأیید به شواهد قرآنی، در مباحث اعتقادی و نظیر آن، به این‌گونه احادیث استناد می‌شود، ولی بسیاری از احادیث که بدانها تمسک می‌شود، احادیث بدون سند و احادیثی است که در منابع نخستین اسلامی، اعم از شیعه و سنی، وجود ندارد و استناد به این‌گونه احادیث جای بسی تأمل و دقت است. محقق محترم نیز، در مواردی اذعان دارد که چنین احادیثی در منابع معتبر و اولیه نیامده است. اگر چنین است آیا شرط احتیاط، در تأویل و استناد، جاری و ساری نیست؟ از جمله این موارد:

در صفحه ۱۷ آورده است: قيل أيضاً «الشريعة أن تعبدہ والطريقة أن تحضره والحقیقة أن تشهدہ».

اینجا سید به عنوان «قیل» مطلبی را ذکر کرده است که جالب توجه است. محقق محترم هم مطالب مفصلی را می‌آورد، از جمله بیانی از امام علی (ع) به نقل از جامع الأسرار سید حیدر که «الشريعة نهر والحقیقه بحر، فالفقهاء حول النهر يطوفون والحکماء فی البحر علی الدآر یغوصون، والعارفون علی سفن النجاة سیرون.»^{۱۷} ربط این روایت با آن جمله قبل چیست، و الله اعلم. در عین حال سید در صفحه ۲۱ پس از ذکر مطالبی درباره شریعت، طریقت و حقیقت می‌نویسد: همه این مطالب این قول پیامبر را تأیید می‌کند: «الشريعة اقوالی، والطريقة افعالی، والحقیقة احوالی والمعرفة رأس مالی،

والعقل اصل دینی، والشوق مرکبی، والخوف رفیقی، والعلم سلامی، والحلم صاحبی، والثوکل ردائی،
والقناعة کنزی، والصدق منزلی، والیقین مأوی، والفقرفخری، وبه افتخر علی سائر انبیاء والمرسلین.»

منبع این روایت که تمام بیانات پیشین سید حیدر را نیز تأیید می‌کند، بر اساس تحقیق محقق
محترم، خود سید حیدر است. چون این روایت در *عوالی اللثالی* ابن ابی‌جمهور آمده و بعد هم در
مستدرک که صاحب مستدرک تصریح کرده است ابن ابی‌جمهور از سید گرفته است. تازه اگر روشن
هم نباشد که ابن ابی‌جمهور از کجا گرفته، خود سبق زمانی سید کافی است؛ مگر اینکه ابن ابی‌جمهور
تصریح می‌کرد که از کتابی پیش از سید گرفته است، و در عین حال، با قطع نظر از بحث سندی، متن
هم کاملاً جای تأمل دارد؛ مگر برای اساس تأویلات که می‌توان به گونه‌ای آن را تأویل کرد.

صفحه ۸۶ آمده است: قال امیرالمؤمنین(ع): «أنَّ لله تعالى شرباً لا وليائه اذا شربوا سكروا واذا
سكروا طربوا، واذا طربوا طابوا، واذا طابوا، واذا ذابوا، واذا ذابوا خلصوا، واذا خلصوا طلبوا واذا طلبوا
وجدوا واذا وجدوا وصلوا واذا وصلوا اتصلوا واذا اتصلوا لافرق بينهم وبين حبيهم.»

روایت طبق آنچه در پاورقی آمده، در *روضات الجنات*^{۱۸} خوانساری به نقل از *صحیفة الرضا* آمده
که سندیت این دو مشخص نیست. البته محقق محترم نظیر خیلی موارد دیگر، تلاش کرده که این حدیث
را مستندسازی کند، ولی به نظر می‌رسد چندان موفق عمل نکرده است. اگر سند برخی از فقرات این
حدیث را بتوان در ضمن احادیث صحیح دیگر پیدا کرد و این حدیث تصحیح می‌شد، بسیار خوب بود.

در صفحه ۱۵۳ از پیامبر(ص) نقل می‌کند که: يقول لعائشه: «كلميني يا حميرا...». منبعی که از
سوی محقق محترم ذکر می‌شود *احیاء علوم و محجة البيضاء* و *طبقات الشافعیه* است *محجة البيضاء*
که تهذیب احیاست و *طبقات الشافعیه* هم پس از احیاء نوشته شده است. بنابراین، هیچ‌یک سندیتی
ندارد، و مولانا نیز در دفتر اول عین حدیث را در قالب نظم آورده و پر واضح است که مولانا در پی
سندیابی و یا صحت و سقم احادیث نبوده است.

مصطفی آمد که سازد همدمی
یا حمیرا اندر آتش نه تو نعل
کلمینی یا حمیرا کلمی
تا ز نعل تو شود این کوه لعل

در صفحه ۳۳۲ حدیث «مَن مات فقد قامت قیامته»^{۱۹} از *حلیة الأولیای ابونعیم اصفهانی* و
احیای علوم غزالی^{۲۰} و *مفاتیح الغیب ملاصدرا*^{۲۱} نقل شده است که خوب بود محقق محترم در سندیابی
چنین کاری را با دقت انجام می‌دادند. آیا صرف نشانی دادن به یک کتاب، چیزی را حل می‌کند؟ آیا
حلیة الأولیاء و احیای علوم حدیثی از منابع هستند؟ از طرفی ملاصدرا که چند قرن پس از سید حیدر
کتاب را نوشته، نشانی روایت سید حیدر به ملاصدرا چه معنا دارد؟!

در صفحه ۳۴۰ روایت «قلب المؤمن وکرا لله»^{۲۳} منبع آن تفسیر فرات کوفی و مختصر حسن بن سلیمان است که هر دوی آنها نیز، از مفضل و مرحوم مجلسی هم، در بحار الأنوار^{۳۳} از این دو نقل کرده است. این حدیث از هر جهت چه از حیث سند و چه از حیث متن جای بسی بحث و بررسی است. در صفحه ۵۲۰، از امام علی(ع) حدیث «عرفت الله بترك الأفكار»^{۲۴} را نقل می‌کند. محقق محترم مثل موارد دیگر که روایت را در هیچ منابع حدیثی نمی‌یابد، نشانی روایاتی را می‌دهد که به گونه‌ای می‌توان با این روایت تطبیق داد. به هرحال روایت، سندی ندارد.

در صفحه ۵۸۸ در تفسیر فرمایش نبوی آورده است: «حَبَّبَ الیَّ مِنْ دُنْیَاکُمْ ثَلَاثَ: الطَّيِّبِ وَالنِّسَاءِ وَجَعَلَتْ قِرَةَ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ»^{۲۵} سید با تأویل حدیث، آن را این‌گونه تفسیر کرده و می‌نویسد: مراد از این حدیث رعایت مراتب سه‌گانه است. اول، قیام به شریعت چه از حیث حدیث، علم و عمل و اخلاق و غیره. دوم، قیام به طریقت ذوقی و وجدانی است حال یا محبت زنان خودی باشد، که در این صورت به آیه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ... وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا»^{۲۶} استناد می‌کند. یا محبت زنان خارجی باشد، و در نهایت قیام به نماز حقیقی همانا مشاهده محبوب است مورد نظر سید است. آیا واقعاً این روایت اشاره به شریعت و طریقت و حقیقت دارد؟ و آیا جز سید کس دیگری نیز، احادیث را این‌گونه تأویل کرده است.

در صفحه ۶۴۳ آمده است: «مَنْ طَلَبَ فَقَدَ وَجْدِي، وَمَنْ وَجَدَنِي فَقَدَ عِرْفِي، وَمَنْ عَرَفَنِي فَقَدَ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَحَبَّنِي فَا نَا قَتَلْتَهُ، وَمَنْ أَنَا قَتَلْتَهُ فَعَلِيٌّ دَيْتَهُ، وَمَنْ عَلِيٌّ دَيْتَهُ فَأَنَادَيْتَهُ»

نشانی که محقق محترم داده‌اند کتاب المنهج القوی و مسکن الفؤاد مرحوم شهید است که هیچ‌کدام از این دو اعتبار حدیثی ندارند. البته، عبارت حدیث در این دو منبع مختصری با هم فرق دارد. از طرفی مفاد حدیث نیز، قابل تأمل است. البته، محقق محترم به تعلیقه ۲۲۶، ج ۲ محیط اعظم نیز، ارجاع می‌دهد که در آنجا هم ضمن یادکرد دو نشانی ذکر شده در انوار الحقیقة، از مصباح الشریعة هم مطلبی نقل می‌کند که تفاوت زیادی با آنچه که در این روایت آمده دارد.

چنین برداشتها و تأویلات چه در آیات و چه در روایات در انوار الحقیقة و اسرار الشریعة و آثار دیگر سید تقریباً زیاد به چشم می‌خورد که در این مقاله مجال بازگویی همه آن موارد نیست، پژوهشگران با مراجعه به آثار سید، به این‌گونه تأویلات پی خواهند برد.

بنی الاسلام علی خمسة

در صفحه ۲۰۹ می‌نویسد: هدف رسالت انبیا، پاکی ظاهری و باطنی انسانها است. سپس در توضیح می‌فرماید: طهارت باطن از نجاست شرک جلی و خفی و صیقل دادن آینه نفس از زنگار کفر و

گمراهی ممکن نمی‌شود، مگر با اعتقاد صحیح به توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد؛ در هیچ روایتی نداریم که منظور پیامبر از این عبارت، که بدان با این بیان پیامبر(ص) اشاره شده است که فرمود: «بني الاسلام علی خمسة»^{۲۷} اصل اعتقادی معروف در نزد شیعه باشد، و نیز در هیچ یک از روایاتی که محقق محترم در پاورقی ذکر فرموده‌اند، اشاره به اصول پنجگانه اعتقادی نشده است فقط می‌توان گفت روایتی که از کافی نقل شده در صدی به این مطلب نزدیک است، و حال آنکه در هیچ روایتی تصریح وجود ندارد، و ای کاش، برای یک بار هم که شده، محقق محترم می‌نوشتند که سید اشتباه کرده و هاله عصمت دور سید را برمی‌داشتند یا لااقل می‌نوشتند در آنچه داریم چنین چیزی نیست. شاید روایتی بوده که به ما نرسیده و در اختیار سید بوده است. چون سید احادیث متفرد هم دارد که فقط در کتاب او یافت می‌شود و پیش از او کسی ذکر نکرده است.

خلط مباحث مربوط به ایمان

در صفحه ۲۱۴ در باب اصول ایمان مطلبی را از قول عده‌ای که اشاعره باشند، نقل می‌کند: اصول ایمان بر دو اصل استوار است: تصدیق به خداوند و اینکه پیامبر صادق است و تصدیق به احکامی که علم دارد به گونه‌ای که پیامبر حکم به آنها کرده است. و برخی بر این باورند که اصول ایمان بر سه گونه است: تصدیق به قلب، اقرار به زبان، عمل به جوارح، که عده‌ای از عالمان شیعی بر این اعتقادند. سپس به بیان دیگر دیدگاهها می‌پردازد و در نهایت می‌فرماید: اصول ایمان بر پنج اصل مبتنی است: توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد و مختار من و بیشتر محققان از اهل الله نیز، همین قول است.^{۲۸} اینجا سید کاملاً بین تعریف و اصول ایمان خلط کرده است؛ چون شیعیانی که معتقدند ایمان، تصدیق به قلب و اقرار به زبان و عمل به جوارح است، معتقد به اصول پنجگانه‌اند. درباره معتزله نوشته که اصول ایمان نزد آنان پنج اصل است که عبارت است از: توحید، عدل، اقرار به نبوت، وعده و عید و قیام به امر معروف و نهی از منکر که خالی از اشکال نمی‌باشد؛ چون اصول پنجگانه متفق معتزله که در کتاب/اصول خمس قاضی عبدالجبار آمده، به جای اقرار به نبوت، منزله بین المنزلتین است. همچنین سید از برخی شیعیان نقل می‌کند که اصول را چهار می‌دانند که عبارت از توحید، عدل، نبوت و امامت. کاش به جای آن نشانیهای کم خاصیت که محقق محترم در برخی موارد ذکر کرده‌اند، نشانی این حرف سید را می‌دادند که در چه تاریخی عده‌ای از شیعیان معتقد به اصول چهارگانه اعتقادی بدون معاد بوده‌اند.

انبیا و شرک جلی

در صفحه ۲۲۰ سید می‌فرماید: «بدانکه ظهور تمام انبیا و رسولان نبود، مگر برای دعوت خلق به توحید الوهی و رهایی از شرک جلی که در مقابل توحید الوهی است، ولی ظهور همه اولیا و ائمه نبود، مگر برای دعوت خلق به توحید وجودی و خلاص از شرک خفی که در مقابل توحید وجودی است».

آیا آمدن انبیا برای رهایی انسانها از شرک جلی بود؟ آیا موسی و عیسی و ابراهیم برای رهایی از شرک جلی آمده‌اند چه قدر خوب بود مدارک صحیح این ادعا نوشته می‌شد که انبیا برای ترک شرک جلی آمده‌اند و اولیا برای ترک شرک خفی! اینجاست که باید محقق محترم مدارک این گونه ادعاها را می‌آوردند.

عقلای عالم و یگانگی هستی

سید حیدر آورده است: «نه قد تقرر عند اهل الله باتفاق اکثر العقلاء أن الوجود واحد.»^{۲۹} بر اساس کدامین آمار و کدامین تحقیق اکثر عقلای عالم قائل به وحدت وجودند؟! در صفحه ۳۷۹ آمده است: امام مهدی خلیفه الله اعظم و قطبی است که جهان بر محور او می‌چرخد و ولایت به او ختم می‌شود و تکلیف و شرایع و ادیان و ملل همه به واسطه او برداشته می‌شود. شاید عبارت توجیهی داشته باشد که قابل قبول باشد!

سید حیدر و رجعت

در صفحه ۲۸۰ عبارت سید درباره رجعت قابل تأمل است. وی می‌نویسد: بعضی از امامیه قائل به این مطلب شده‌اند که حشر جزئی از رجعت است و به آیه شریفه «یوم نحشر من کل امة فوجاً»^{۳۰} استدلال می‌کنند چون «من» برای تبعیض است و از همین «من» بعضیه استفاده می‌شود که چرا عده‌ای از امامیه قائل به این نظر شدند و اخبار بسیاری هم در این درباره وارد شده است.

اشکالات تصحیح و تحقیق

۱. غلطهای تایپی و غیرتایپی، نظیر آنچه در صفحه ۷۷۷ آمده: «یا احمد عجت من ثلاثه عبید»، و در صفحه ۲۴ پاورقی هم به همین گونه آمده که به نظر می‌رسد «عجبت» باشد. عیون اخبار الرضا، در فهرست، در صفحه ۸۰۹/اخبار الرضا آمده و نشانی به صفحات ۵۰۸ و ۷۴ داده شده که در ص ۵۰۸ عیون الرضا آمده و در ص ۷۴ هیچ کدام نیامده است. در صفحه ۸۱۲ فهرست، عیون آمده و نشانی به صفحه ۱۵۶ داده شده است که هیچ اثری از آن در صفحه مذکور نیست. در همین صفحه فتوحات به صفحه ۲۹۷ ارجاع داده شده که اثری از فتوحات در صفحه مذکور نیست و از طرفی فتوحات در صفحه ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۱ وجود دارد که در فهرست نیامده است. ضمن اینکه در صفحه ۸۰۸ فهرست یک، الفتوحات آمده است و نشانی به صفحه ۱۹۱ داده است. کلمه الفتوحات در صفحات دیگری هم آمده که در نشانی که داده شده وجود ندارد. نظیر صفحه ۳۰۹ (گفتنی است در صفحه ۳۰۹ هم الفتوحات المکیه آمده، هم الفتوحات). در صفحه ۸۰۸/المحیط الأعظم آمده نشانی به صفحه ۱۸۳ داده شده و هیچ اثری در صفحه مذکور از المحيط الأعظم نیست. در صفحه ۱۸۲ تفسیر المحيط الأعظم آمده که در تفسیر المحيط الأعظم که در صفحه ۸۱ فهرست آمده نشانی به این صفحه داده نشده است.

کلمه امامیه در صفحه ۲۸۰ آمده و در فهرست قبایل و فرق نیامده است. اصطلاح رجعت در همین صفحه آمده و در فهرست نیست.

مقدمه کتاب که مصحح آن را نگاشته، در فهرست اعلام، کتابها و اصطلاحات از آن، اثری نیست. از این قبیل اشکالات در فهرس به مقدار قابل ملاحظه‌ای آمده که احصای آنها جز اطاله کلام چیز دیگری نخواهد بود به عنوان نمونه به چند مورد اشاره شد.

فارسی و عربی

معلوم نیست چرا در مقدمه عربی، مقداری فارسی گنجانده شده است! در صفحات ۱۶، ۱۷، ۳۰، ۳۱، ۳۴ و ۳۵ مقداری فارسی آمده که صفحات ۱۶ و ۱۷ قابل توجیه است؛ چون عبارت از شارح الدراری فرغانی نقل شده که فارسی بوده، اما عبارات صفحات دیگر چرا فارسی است، و الله اعلم. عبارت تیترو وسط صفحه ۳۵ مقدمه «الآنسان الکامل له ولایت مطلقه» نیز، قابل تأمل است.

در حدیث «حَبِّبْ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثَ: الطَّيِّبِ وَالنِّسَاءِ وَقِرَةَ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ» این روایت در صفحات ۵۹، ۴۶۸، ۵۸۸ و ۶۲۶ کتاب آمده است. در صفحه ۶۲۶ در متن و پاورقی «حَبِّبْ إِلَيَّ» آمده است و حال آنکه «حَبِّبْ» صحیح است. نکته مهم‌تر آنکه احادیث طولانی در پاورقیها نقل شده، اما در این موارد با اینکه یک جا مفصل ذکر کرده و می‌توانست نشانی مفصل را در سه مورد دیگر تکرار کند و به جای نشانیهایی که داده، روایت را از متن خصال نقل می‌کرد، ولی این کار نکرده و در نهایت آنچه نشانی داده با واقعیت سازگار نیست.

ایشان در صفحه ۵۹ در پاورقی آورده است: «حَدَّثَهُ الصَّدُوقُ قَدَسَ اللهُ نَفْسَهُ فِي كِتَابِهِ الْخِصَالِ بَابِ الثَّلَاثَةِ، ص ۱۶۵ الْحَدِيثِ ۲۱۸ وَ ۲۱۷ بِاسْنَادِهِ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عَرِينَةَ (ص) فِي ص ۴۶۸ الْخِصَالِ بَابِ الثَّلَاثَةِ ص ۱۶۵، الْحَدِيثِ ۲۱۸ فِي صَفْحَةِ ۵۸۸ رَوَاهُ الصَّدُوقُ فِي الْخِصَالِ بَابِ الثَّلَاثَةِ الْحَدِيثِ ۲۱۷ وَ ۲۱۸ ص ۱۶۵».

در صفحه ۶۲۶ رَوَاهُ الصَّدُوقُ فِي الْخِصَالِ بَابِ الثَّلَاثَةِ صَفْحَةِ ۱۶۵ الْحَدِيثِ ۲۱۷ وَ ۲۱۸. مجموعه نشانیها چنین القا می‌کنند که گویا متن صدوق با آنچه در متن کتاب آمده یکسان است. در حالی که در کتاب خصال عبارت این چنین است: «حَبِّبْ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ الطَّيِّبِ وَالنِّسَاءِ وَقِرَةَ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ»^{۳۱} کلمه ثلاث در عبارات خصال نیامده است و اتفاقاً درست هم همین است که کلمه ثلاث نیاید، برای اینکه نماز از امور دنیوی نیست. آنچه که مورد علاقه دنیوی پیامبر است طیب و نسااست و قِرَةَ الْعَيْنِ پیامبر، نماز است. دیگر اینکه کتاب از شکل ظاهری زیبایی نیز، برخوردار نیست. اولاً اندازه حروفها بسیار بزرگ به گونه‌ای که اگر با قلم ۱۵ یا کوچک‌تر حروف‌نگاری می‌شد حداقل ۱۰۰ صفحه

از حجم کتاب کاسته می‌شد. در ثانی صفحه‌آرایی بسیار نامناسب است. تیترها خیلی درشت و بدقواره و سطرها خیلی نازیبا تنظیم شده‌اند.

پی‌نوشتها:

۱. خدمات متقابل اسلام و ایران، انتشارات صدرا، ص ۵۶۸ با مختصر ویرایش.
۲. بقره، آیه ۲۸۲.
۳. اعراف، آیه ۱۸۵.
۴. انعام، آیه ۷۵.
۵. تصوف و التشیع، ج ۱، ص ۴۵۷.
۶. نک: سید حیدر آملی، اسرار الشریعة، ص ۷۰.
۷. زمر، آیه ۲۲.
۸. انعام، آیه ۷۹.
۹. اسراء آیه ۱.
۱۰. نک: سید حیدر آملی، اسرار الشریعة، ص ۵۲۳.
۱۱. علق، آیه ۱۹.
۱۲. نک: سید حیدر آملی، اسرار الشریعة، ص ۵۷۵.
۱۳. انعام، آیه ۵۷.
۱۴. نک: صحیفه نور، ج ۸، ص ۵۲۰ و تفسیر المیزان، ص ۷.
۱۵. البته سید کتابی را که بر او فائض شده، تأویلات قرآن کریم می‌نامد که به نظر می‌رسد همان محیط اعظم باشد.
۱۶. المقدمات من کتاب نص النصوص، ص ۱۳۲.
۱۷. سید در جامع الأسرار، ص ۳۵۸ این حدیث را به امام علی (علیه‌السلام) نسبت داده است.
۱۸. ج ۳، ص ۱۳۰.
۱۹. ابونعیم اصفهانی، حلیة الأولیاء، ج ۶، ص ۲۶۸.
۲۰. إحیاء، ج ۴، ص ۷۱۸.
۲۱. ص ۶۲۹.
۲۲. نک: سید حیدر آملی، اسرار الشریعة، ص ۳۴۰.
۲۳. مجلسی در ج ۲۶، ص ۲۵۶ و ج ۲۵، ص ۴۸۵ و ج ۷۰، ص ۳۹، این حدیث و احادیث دیگری که مختصر اختلافی در متن با هم دارند نقل کرده است.
۲۴. نمل، آیه ۸۳.
۲۵. نساء، آیه ۱.
۲۶. مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۹۳، بخاری، ج ۱، کتاب الایمان، ص ۸۹.
۲۷. آیا واقماً بیشتر اهل الله که صوفیان هستند، به اصول پنجگانه‌ای که سید می‌گوید معتقد هستند؟ آیا بایزید و خواجه عبدالله انصاری و عبدالرزاق کاشانی و... اینها معتقد به اصول خمسة اثنی عشری هستند؟ اینکه آنها انسانهای خوبی هستند مطلب دیگری است، و اینکه معتقد به اصول خمسة هستند بحث دیگری است. سید چند دسته از شیعیان را نقل می‌کند که معتقد به اصول خمسة نمی‌باشند، ولی بیشتر اهل الله معتقد هستند. انسان به یاد برخی از اجماع‌های ادعایی برخی از فقیهان می‌افتد من عند انفسهم ادعای اجماع فرموده‌اند و کاری به واقع نداشته‌اند.

۲۸. نک: سید حیدر اعلیٰ، اسرار الشریعة، ص ۱۹۱.

۲۹. نعل، آیہ ۸۳

۳۰. شیخ صدوق، خصال، ص ۱۶۵، قم جامعہ مدرسین، ۱۳۶۲.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی